مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شمارهٔ پیاپی ۱۰۰
بهار ۱۳۹٤، ص۱۸۴- ۱۶۵

کارکرد طواف وداع سنیان در حلیت زنان از منظر فقه شیعی*

دکتر مهدی مهریزی
دانشیار دانشکده علوم حدیث
Email: toosi217@gmail.com
سیدحامدحسین هاشمی
دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران
Email: hamedhashemi91@yahoo.com

چکیده

از جمله مهم‌ترین اختلافات میان اهل سنت و شیعه، وجوب طوافی به عنوان «طواف نساء» در انتهای مناسک حج و پی‌آمدهای حاصل از عدم انجام آن است. فقه اهل سنت بر خلاف شیعه، با کنار گذاردن طواف نساء، به وجوب طواف دیگری به نام «طواف وداع» رای داده است. نوشتار حاضر نقش طواف وداع اهل سنت را در حلیت زنان به منزله جایگزینی برای طواف نساء از منظر فقه امامیه به بحث نشسته است. جستجو در منابع فقهی و برشماری مواردی از سنت و برخی دیگر از قواعد و ادله فقهی که توان اثبات وحدت و یگانگی این دو طواف و یا دست کم کفایت عمل اهل سنت را دارند، پیکره اصلی این جستار را سامان داده است. موثقه اسحاق بن عمار، سیره متشرعه، تاثیر ناپذیری صحت و ترتب آثار طواف نساء از نام و عنوان آن و قاعده الزام، مواردی است که نگارنده بدان‌ها دست یازیده است.

کلیدواژه‌ها: طواف وداع، طواف نساء، اهل سنت، حلیت زنان.

*. تاریخ وصول:۱۳۹۲/۰۵/۲۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۱/۲۶.

مقدمه

از جمله مهم‌ترین مشکلات دامن‌گیر جامعه اسلامی در دنیای امروز، بروز اختلافات مذهبی میان هر یک از مذاهب و مکاتب مسلمان است. این مشکلات‌گاه آن‌چنان پر رنگ می‌گردد که تا مرز تکفیر و نامسلمان دانستن دیگر جریان‌های غیر موافق نیز پیش می‌رود.

برخی از این باورها، ریشه در اختلافات کلامی و عقیدتی هر یک از مذاهب مسلمان دارند. اما شمار زیادی از آن‌ها به آموزه‌های فقهی آنان باز می‌گردد. این مطلب به معنای نفی نقش فقه در ایجاد وحدت میان جریان‌های فکری مسلمان نیست که نه این جستار مجال بحث آن و نه نگارنده قائل بدین مسأله است اما اینکه پاره‌ای از اختلافات میان مذاهب اسلامی از باورهای متفاوت فقهی آنان نشات می‌گیرد، امری بدیهی و زدودن آن نیز، مسأله‌ای نیازمند تأمل و پژوهش است.

صرف نظر از اختلافاتی که در حوزه فقه عبادات وجود دارد، در زمینه فقه حج، که به عکس، بستر مناسبی برای تحقق وحدت اسلامی به شمار می‌رود، و در خصوص عمل طواف نساء که در میان امامیه معروف است و طواف وداع که اهل سنت به وجوب آن فتوا می‌دهند، اختلاف به ظاهر عمیقی وجود دارد که شاید نتوان در هیچ کتاب معتبر امامیه و یا اهل سنت سراغ از آثار آن گرفت اما اذهان عموم پیروان این مکاتب با انگاره‌ای کاملا متفاوت بدان می‌نگرند. شماری از نسبت‌های در حال رد و بدل میان این مذاهب به همین مسأله مربوط می‌گردد.

با عنایت بدین مشکل و تبدیل آن به مسأله‌ای در خور پژوهش، چند سوال مجال طرح و بررسی پیدا می‌کند؛ نخست آنکه به واقع آنچه در میان اهل سنت و در ضمن مناسک حج انجام می‌گیرد، از منظر فقه امامیه چه وضعیتی خواهد داشت؟ دو دیگر آنکه آیا اهل سنت با انجام ندادن طواف نساء از دست یابی به آثاری که پیروان مکتب امامیه با انجام آن به دنبال آن هستند، باز مانده‌اند؟ و در نهایت اینکه چه نسبتی میان طواف نساء امامیه و آنچه که در فقه اهل سنت عنوان طواف وداع به خود می‌گیرد، وجود دارد و آیا این عمل می‌تواند جایگزینی برای طواف نساء امامیه تلقی گردد؟

پیش از هر چیز ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که به باور فقیهان سنی مذهب، اموری همچون جواز بهره‌مندی‌های جنسی که مهم‌ترین اثر انجام طواف نساء در امامیه به شمار می‌رود، با انجام طواف زیارت حاصل شده و از این رو طواف وداع در عین وجوب،

چنین خاصیتی ندارد (شافعی، ۲۱۵/۷؛ سرخسی، ۴۶۵/۴؛ ابن عبدالبر، ۳۹۲/۴)

با عنایت به این مطلب، در این مجال، نخست در جهت بررسی و صحت فرضیه یگانگی و وحدت عمل اهل سنت و امامیه، که ظهور ابتدایی برخی روایات نیز آن را تایید می‌کند، قدم برداشته و با جستجو در ادله ممکن برای اثبات درستی این فرضیه که شامل سنت و سیره و برخی دیگر قواعد فقهی می‌شود، به طرح و بررسی آن‌ها پرداخته و در نهایت بر اساس میزان دلالت هریک، به قضاوت خواهیم نشست.

گام بعدی در این زمینه با صرف نظر از وجود این نظریه، و با پیش‌فرض تفاوت ماهوی این دو خواهد بود. این مرحله با بهره‌گیری از قواعد موجود در فقه امامیه همچون قاعده الزام و به منظور ارائه پاسخی روشن به سوالات آغازین این نوشتار و حل مشکلات زیربنایی که زمینه‌ساز پژوهش حاضر بوده‌اند، ارائه خواهد شد.

نقد و بررسی ادله

دلیل اول: سنت

در میان روایات نقل شده از ائمه (ع) در منابع حدیثی امامیه، موارد زیادی از وارد شدن عبارت طواف الوداع را مشاهده می‌کنیم. در اکثر این استعمالات، این اصطلاح به همان معنای طواف وداعی که امامیه آن را در پایان سفر حاج و معتمر مستحب می‌داند، به کار رفته است.

از این میان اما، دو مورد از کاربردهای این اصطلاح است که با دیگر موارد کمی متفاوت است. در این دو مورد، اگر چه نام طواف وداع آمده است اما این استعمال به همان معنای طواف وداع نزد امامیه نبوده بلکه شباهت‌هایی با طواف وداع نزد اهل سنت دارد و یا دست کم شبهه داشتن این معنا را می‌رود.

۱- موثقه اسحاق بن عمار

این روایت در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی، بدین شکل آمده است:

«مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَوْ لَا مَا مَنَّ اللَّهُ بِهِ عَلَى النَّاسِ مِنْ طَوَافِ الْوَدَاعِ لَرَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَ لَا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَمَسُّوا نِسَاءَهُمْ.» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۵۳/۵)

همین روایت با تفاوت‌هایی در الفاظ و واژه‌ها، در کتاب کافی به شکل زیر آمده است.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَوْ لَا مَا مَنَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی النَّاسِ مِنْ طَوَافِ النِّسَاءِ لَرَجَعَ الرَّجُلُ إِلَی أَهْلِهِ وَ لَیْسَ یَحِلُّ لَهُ أَهْلُه» (کلینی، ۵۱۳/۴)

مهم‌ترین تفاوت این دو روایت در عبارت طواف الوداع در روایت اول و جابجایی آن با طواف النساء، در روایت دوم است.

اگر چه از نظر قدمت و سابقه، کتاب کافی مقدم بر کتاب تهذیب است، با این حال بسیاری از شارحان و محشین، به قرینه آمدن این روایت در کتاب شریف تهذیب و روایت شیخ صدوق که در ادامه خواهد آمد، عبارت درست در این روایت را، همان طواف الوداع دانسته‌اند (مازندرانی، ۴۸۰/۵؛ مجلسی، مرآة العقول، ۲۰۳/۱۸؛ فیض کاشانی، ۱۲۳۱/۱۴؛ صدوق، ۳۹۱/۲).

با توجه به اشتراک دو راوی اول این دو روایت، به نظر می‌رسد که این دو نقل در واقع یک روایت بوده که به دو طریق به هر یک از صاحبان کتب کافی و تهذیب رسیده است.

از این رو این تصور که ممکن است این دو نقل، دو روایت مستقل از یکدیگر بوده باشد، که هر یک از مولفان این دو کتاب یکی از آن‌ها را نقل کرده‌اند، چندان درست به نظر نمی‌رسد. علاوه بر اشتراک در دو راوی اول روایت، موارد دیگری همچون نوع شروع روایت و نحوه بیان آن می‌تواند مویدات دیگر این مطلب باشد.

احتمالی که بیش از هر امکان دیگری، در این زمینه می‌رود، اشتباه نساخ و نویسندگان نسخه‌های کافی است که این عبارت را به اشتباه، طواف النساء، نگاشته‌اند (مازندرانی، ۴۸۰/۵).

بر اساس روایت کافی، اسحاق بن عمار از امام صادق (ع)، چنین روایت می‌کند که: اگر آنچه که به‌وسیله آن خداوند بر مردم منت نهاد، که عبارت از طواف وداع باشد، نبود، هر آینه آنان به منازلشان باز می‌گشتند در حالی که برای آنان جایز نبود تا همسرانشان را لمس کنند.

همچنین در روایت تهذیب، اسحاق بن عمار از قول امام صادق (ع)، نقل می‌کند که: اگر آنچه که خداوند بر مردم منت نهاد، که عبارت از طواف وداع باشد، نبود، هر آینه مرد، به سوی خانواده‌اش باز می‌گشت در حالی که همسرش برای او حلال نبود.

چنان‌که از معنای اجمالی این نقل مشهود است، حلال بودن زنان بر مردان پس از انجام مناسک حج، از اثرات انجام طواف وداع و همچنین منت الهی بر مردمان دانسته شده است.

در اینکه مراد از «الناس»، در این روایت و مطلبی که در مقام بیان آن است، چیست؛ میان فقها و محدثان امامی، اختلاف نظر وجود دارد که احتمالات، اقوال و آراء پیرامون آن خواهد آمد.

اما پیش از آن لازم است تا سند این روایت را مورد بررسی قرار دهیم.

بررسی سندی

شاید مهم‌ترین مشکل در سند این روایت، وجود نام اسحاق بن عمار در سند آن باشد.

پیرامون معتبر بودن اسحاق بن عمـار، فـی الجملـه اختلافـاتی وجـود دارد و رجالیـان آراء متفاوتی دارند.

شیخ طوسی در فهرست پیرامون او چنین می‌نویسد: «له أصل. و كان فطحيـا إلا أنـه ثقـة و أصله معتمد عليه.» (باب همزه، ۴۹) همو در کتاب رجال خـویش مـی‌گویـد: «ثقـة لـه كتـاب» (۳۳۱).

همچنین ابن داود حلی در رجال چنین می‌نگارد: «مولی بنی تغلب أبو يعقوب الصيرفی ثقـة هو و إخوته فطحی و لكنه ثقة معتمد عليه.» (۵۲)

شخص دیگری که پیرامون اسحاق بن عمار، قلم‌فرسایی کرده، علامه حلـی در «الخلاصـه» است. تعبیر او که نزدیک به تعابیر دیگر رجالیان امامیه است، بدین شکل است: «كان شيخا مـن أصحابنا ثقة روی عن الصادق عليه السلام و الكاظم عليه السلام و كان فطحيا.» (۲۰۰)

گویا بر اساس همین مطالب است که وی به خاطر نشان دادن عدم اعتبار و اعتنا به مضمون این روایت، می‌فرماید: «... إنّ فی إسحاق بن عمار قولا...» (مختلف، ۲۰۳/۴)

اما بر پایه اقوال فوق اگر چه اسحاق بن عمار شخصی فطحی مذهب معرفی مـی‌گـردد، بـا این حال ثقه و مورد اعتماد و روایات او مورد پذیرش امامیه است.

از سوی دیگر، برخی محققان از رجالیان امامیه، نه‌تنها او را فطحـی مـذهب ندانسـته بلکـه حتی او را یکی از مشایخ روایی در آن زمان و فردی جلیل القدر معرفی می‌کند. (خوئی، ۶۱/۳) این مطلب همان گزارشی است که نجاشی در رجال خویش آن را چنین می‌نویسد: «شـيخ مـن أصحابنا ثقة و إخوته يونس و يوسف و قيس و إسماعيل و هو فی بيت كبير من الشـيعة و ابنـا أخيه علی بن إسماعيل و بشر بن إسماعيل كانا من وجوه من روی الحديث.» (۷۲)

به نظر می‌رسد جمع بین اقوال رجالیان، بدین‌گونه باشد که بگوییم، عنوان اسحاق بن عمار، مشترک میان فردی فطحی مذهب و البته ثقه و فردی دیگر از مشایخ و ثقات امامیه بوده اسـت، که آنچه که در سند این روایت موجود است، همان فرد جلیل و بزرگ از مشایخ امامیه است.

به هر صورت، چه این فرد را همان اسحاق بن عمار فطحی مذهب بدانیم و یا اسحاق بـن عماری که یکی از اجلاء امامیه است، باز هم این روایت قابل اخذ معتبر خواهد بود، چه اینکـه

چنان‌که گذشت، حتی کسانی که بر باور فطحی بودن او هستند، او را فردی مورد اعتماد و ثقه معرفی نموده‌اند. و حتی کسانی چون علامه حلی که در جایی او را ضعیف قلمداد کرده‌اند (مختلف، ۲۰۳/۴)، در جای دیگر همین روایت را صحیح دانسته‌اند (منتهی المطلب، ۳۶۴/۱۱).

بررسی دلالی

در مورد دلالت این روایت و اینکه مراد امام (ع)، از این تعبیر چه بوده است، احتمالات مختلفی مطرح است. این معانی محتمل، ریشه در مفهومی دارد که از دو فقره «الناس» و «طواف الوداع» برداشت می‌گردد. احتمالات ممکن در معنای این روایت به شرح زیر است:

احتمال اول: این است که امام (ع)، در مقام بیان اثر طواف نساء و این واقعیت که پس از انجام این طواف زنان بر مردان حلال می‌گردند، است.

از دیدگاه نگارنده، این احتمال با وجود برخی قرائن و شواهد پیش‌گفته، همچون آمدن این روایت در تهذیب با عبارت طواف الوداع، چندان درست به نظر نمی‌رسد.

از این اشکال که بگذریم نوع بیان امام (ع) و سیاق روایت، نشان از مطلبی جدید و منتی که خداوند بر مردم گذارده است، دارد؛ بدین معنا که عملی که اثر خاصی بر آن مترتب نبود، با منت و لطف ایزد متعال، موثر در تحلیل نساء گردیده است و امام صادق (ع) در مقام گزارش این امر است. این در حالی است که با طواف نساء انگاشتن این عبارت، چنان‌که برخی از محققان نیز بدان اشاره کرده‌اند، ثمره قابل توجهی برای این روایت، مترتب نخواهد بود (فاضل هندی، ۴۸۰/۵؛ شوشتری، ۳۱/۶).

بر اساس این احتمال، مراد از ناس در این روایت، شیعیان و حجاج امامیه است.

احتمال دوم: بر مبنای همان طواف وداع بودن عبارت موجود در روایت، این است که این روایت حکم مجزی بودن طواف وداع از طواف نساء را، در صورت جهل و نسیان و در میان خود امامیه ابلاغ می‌کند (همان؛ بحرانی، ۱۸۶/۱۶).

برخی این احتمال را به شکل قول و فتوا به شیخ صدوق، آن هم بر اساس روایتی که در ادامه این بحث به آن خواهیم پرداخت، نسبت داده‌اند (حلی، ۳۲۱).

از این رهگذر اگر کسی از حجاج امامیه، طواف نساء انجام ندهد اما طواف وداعی را که مستحب است انجام دهد، این طواف وداع از او پذیرفته و کفایت از انجام طواف نساء، خواهد نمود.

این احتمال از جانب افرادی نظیر علامه حلی، نقل و سپس رد شده است (مختلف،

۲۰۳/۴). استدلال ایشان در این باره، عدم اجزاء انجام عملی مستحب از انجام فعل واجب است. (همان) گوئی علامه این مسأله را به شکل یک قاعده کلی در فقه امامیه مطرح می‌کند که هیچ‌گاه انجام یک عمل مستحب نمی‌تواند جای انجام یک عمل واجب را بگیرد.

همین مطلب باعث گشته است تا برخی دیگر از فقهای امامیه، پا به میدان گذاشته و با آوردن نمونه‌هایی در فقه امامیه، در پی اثبات اجزاء و کفایت عمل مستحب از واجب در برخی موارد باشند (شوشتری، ۳۱/۶).

دو مورد از این نمونه‌ها عبارتند از:

نخست در روزه روز آخر ماه شعبان (یوم الشک) که مستحب است، اما در صورتی که کشف شود که آن روز، روز اول رمضان بوده است، کفایت از روزه اول ماه رمضان می‌کند (مجلسی، ملاذ الاخیار، ۱۰۸/۸؛ بحرانی، ۱۸/۱۶).

دو دیگر در غسل واجبی که بر عهده مکلف است و او خود غافل است و یا فراموش کرده است، اما با انجام غسل مستحبی، از انجام آن غسل واجب بی‌نیاز می‌گردد (شوشتری، ۳۱/۶).

بر طبق این احتمال، مراد از واژه ناس در این روایت شیعیان و مراد از طواف وداع نیز، طواف وداع مستحب نزد آنان است.

احتمال سوم: درست نبودن این روایت به‌طور کلی، احتمال سوم است. استدلال این احتمال، نخست ضعف راوی حدیث یعنی اسحاق بن عمار و پس از آن معارضه این روایت با روایات طواف نساء که انجام این طواف از ناحیه خود شخص و یا نائب او را واجب و ضروری می‌داند، است (حلی، مختلف الشیعه، ۲۱۳/۴؛ شاهرودی، ۴۳۳/۴).

این احتمال بر اساس این پیش‌فرض که این روایت در مقام بیان حکمی از احکام طواف در امامیه است، ارائه شده است. حال آنکه به نظر می‌رسد با وجود دیگر احتمالات موجود و معتبر بودن روایت، دیگر نیازی به معنا کردن روایت به این شکل نیست.

همچنین چنان‌که گذشت، آنچه که در مورد راوی این روایت یعنی اسحاق بن عمار صحیح‌تر به نظر می‌رسد، مورد پذیرش بودن روایات اوست حتی بر این فرض که او را شخصی فطحی مذهب بدانیم.

از این رو به نظر می‌رسد، کنار گذاردن این روایت به طور کلی، راه درستی در مواجهه با آن نباشد.

گفتنی است که واژه‌های ناس و طواف الوداع در این احتمال نیز همانند احتمال قبل به

معنای شیعیان و طواف وداع مستحب نزد آنان است.

احتمال چهارم: این احتمال، تعبیر طواف وداع در این روایت را طواف وداع واجب نزد اهل سنت معرفی می‌کند، اما مراد از کلمه‌ی ناس را شیعیان می‌داند.

بر اساس این معنا، خداوند با واجب کردن طواف وداع برای اهل سنت، بر شیعیان منت گذاشته است، چه اینکه بدون انجام این کار، شیعیان مجبور به تقیه بوده و از انجام طواف نساء واجب در مناسک خویش باز می‌ماندند (فاضل هندی، ۴۸۱/۵؛ نجفی، ۳۹۰/۱۹؛ روحانی، ۲۹۴/۱۱).

از دیدگاه نگارنده، ضعف موجود در این احتمال از آن جهت است که مفهوم این روایت این است که در صورت عدم وجود این منت خداوند متعال، بی‌درنگ زنان برای مردان حلال نمی‌بود. حال آنکه چنین چیزی صرف یک احتمال است که در صورت سخت شدن کار برای شیعیان، آنان ناچار رو به تقیه بیاورند، نه اینکه نتیجه انحصاری این شرایط، چنین چیزی باشد؛ از آن رو که ممکن است با وجود سختی انجام طواف نساء، شیعیان آن را انجام دهند.

با صرف نظر از این اشکال، نکته دیگری که پیرامون این احتمال وجود دارد این است که بسیاری از اعمال و عبادات دیگر در فقه امامیه و اهل سنت وجود دارد که با یکدیگر تفاوت‌های بزرگی در نحوه انجام دارند، حال آنکه در مورد هیچ‌یک از آنان چنین چیزی آورده و یا گفته نشده است. اعمالی که شیعیان آن‌ها را هر روزه و حتی چندین مرتبه در روز در مقابل اهل سنت انجام داده و هیچ‌گاه مجبور به تقیه نگشته‌اند.

شاید با عنایت به همین اشکالات است که برخی محققان معاصر، این احتمال را بسیار بعید دانسته‌اند (فاضل لنکرانی، ۱۹۰).

احتمال پنجم: معنای دیگری که امکان وجود آن برای این روایت می‌رود، عبارت است از اینکه خداوند متعال با واجب نمودن طواف وداع برای اهل سنت، بر آن دسته از شیعیانی که، همسرانشان از جمله اهل سنت هستند، منت گذاشته است چه اینکه پس از انجام طواف وداع توسط همسران این افراد، خود آنان جواز بهره‌گیری و استمتاع جنسی از زنانشان را کسب می‌کنند (فاضل هندی، ۴۸۱/۵؛ نجفی، ۳۹۰/۱۹؛ روحانی، ۲۹۴/۱۱).

چنان‌که هویداست، این احتمال با مفروض انگاشتن، کفایت طواف وداع اهل سنت از انجام طواف نساء امامیه، ارائه شده است.

بر اساس این احتمال، مراد از تعبیر ناس در روایت، گروه خاصی از امامیه که دارای

همسران سنی مذهب هستند، می‌باشد. همچنین این احتمال، مراد از طواف وداع در این روایت را، طواف وداع واجب نزد اهل سنت می‌انگارد.

احتمال ششم: آخرین احتمال موجود در این زمینه، معنایی است که بسیاری از فقها و محدثان امامیه آن را محتمل شمرده‌اند.

بر اساس این احتمال، این روایت پیرامون عمل اهل سنت در طی مراسم حج و انجام طواف وداع توسط آنان است که خداوند بر آنان منت گذاشته است و این طواف را به جای طواف نساء از آنان پذیرفته است (عاملی، ۴۰۴/۱؛ فاضل هندی، ۴۸۱/۵؛ نجفی، ۳۹۰/۱۹؛ بحرانی، ۱۸۵/۱۶). این در حالی است که اگر چنین نمی‌بود، حجاج اهل سنت پس از سفر حج به منازل خود باز می‌گشتند در حالی که زنان برای آن‌ها حلال نبود. این مطلبی است که برخی فقهای امامیه، مفروض بودن و بدیهی انگاشتن آن را به صاحب جواهر، نسبت می‌دهند (حلی، ۳۲۱).

تفسیر فوق، این روایت را نه بیانی برای حکم شرعی در فقه امامیه، که آن را گزارشی از لطف و عنایت خداوند متعال در پذیرش طواف وداع، به جای طواف نساء در فقه اهل سنت، معنا می‌کند.

بر طبق این معنا، امام صادق (ع) در این روایت، به خوبی نحوه صحیح بودن عمل اهل سنت و مجزی بودن طواف وداع آنان از طواف نساء را تبیین می‌کنند (همان).

شاهدی که بر درستی این گونه تفسیر کردن روایت وجود دارد، تعبیر ناس در این روایت است که در بسیاری از موارد در لسان اهل بیت (ع)، برای اشاره کردن به اهل سنت، از آن استفاده می‌گردد (همان).

بر اساس این تفسیر از روایت، مصداق واژه ناس، اهل سنت و مراد از تعبیر طواف الوداع، همان طواف وداع واجب نزد ایشان می‌باشد.

بر مبنای پذیرش این روایت از منظر سندی و دلالی، یکی از مهم‌ترین ادله صحت عمل اهل سنت در مناسک حج، همین روایت خواهد بود. اما نکته‌ای که توجه به آن لازم است، این است که این روایت تنها جواز استمتاع و بهره‌مندی‌های جنسی را برای حجاج اهل سنت، بیان می‌کند اما چگونگی آن را روشن نمی‌سازد.

چنان‌که پیش از این و در مورد دیگر معانی این روایت هم گذشت، تعبیر منت و لطف در این روایت، بیشتر در جایی معنای واقعی خود را به‌دست می‌آورد که آن مورد در واقع

صلاحیت اثری را نداشته باشد، با این حال این اثر به آن بخشیده شود. با توجه به ایـن مطلـب این نتیجه بدست می‌آید که شارع با دوگانه انگاشتن این دو طواف، اثر یکـی از آن دو را بـرای دیگری نیز، حاصل دانسته است.

حاصل آنکه، این روایت اگر چه بر درسـتی عمـل عامـه در جریـان مناسـک حـج، صـحه می‌گذارد اما وحدت و یگانگی آن دو را به صراحت بیان نمی‌کند.

۲- روایت شیخ صدوق

دومین روایت در «من لا یحضره الفقیه» آمده است که در آن عنوان طواف الوداع ذکر شـده است، اما با آموزه‌های فقهی امامیه پیرامون طواف وداع هم‌خوانی ندارد.

نوع نقل این روایت، کمی متفاوت‌تر از نقل دیگر روایات در این کتـاب اسـت چـه اینکـه شیخ صدوق ابتدا روایتی را پیرامون حکم انجام ناقص طواف نساء در امامیه ذکر می‌کند و پس از آن با لفظ «رُوِیَ»، روایت مورد بحث را بدون اشاره به راوی آن و معصومی که ایـن روایـت از او نقل گشته است، بیان می‌کند. این روایت بدین شکل است:

«وَ رَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّـهِ ع فِـي رَجُـلٍ نَسِيَ طَوَافَ النِّسَاءِ قَالَ إِذَا زَادَ عَلَى النِّصْفِ وَ خَرَجَ نَاسِياً أَمَرَ مَـنْ يَطُـوفُ عَنْـهُ وَ لَـهُ أَنْ يَقْـرَبَ النِّسَاءَ إِذَا زَادَ عَلَى النِّصْفِ وَ رُوِيَ فِيمَنْ تَرَكَ طَوَافَ النِّسَاءِ أَنَّهُ إِنْ كَانَ طَافَ طَوَافَ الْـوَدَاعِ فَهُـوَ طَوَافُ النِّسَاءِ»

آنچه از نوع بیان شیخ صدوق، بر می‌آید این است کـه قسـمت ذیـل روایـت، ارتبـاطی بـا قسمت نخست ندارد و یک روایت مستقل محسوب می‌گردد. و اینکه در ادامه آن روایت ذکـر شده است تنها به خاطر اشتراک در عدم انجام طواف نساء، است.

برخی مراد از این روایت را همان روایت تهذیب دانسته‌اند و از جمله قرائنی که برای تعبیر طواف وداع بودن روایت کافی ذکر کرده‌اند، همین نقل شیخ صدوق است (مازنـدرانی، ۴۸۰/۵؛ مجلسی، مرآه العقول، ۲۰۳/۱۸؛ فیض کاشانی، ۱۲۳۱/۱۴). اما به نظر می‌رسد، ایـن روایـت بـر اساس قرائن و شواهدی که خواهد آمد، با روایت یاد شده متفاوت باشد.

بررسی سندی

این روایت به لحاظ سندی از جایگاه چندان بالایی برخوردار نیست چه اینکـه در آن تنهـا مضمون روایت نقل شده و هیچ‌گونه اشاره‌ای به سند و حتی معصومی که این روایت از ایشـان نقل گردیده، نشده است.

بنا بر این روایت از یک سو موقوفه محسوب می‌گردد آن هم به خاطر عدم ذکر نام معصوم و از سوی دیگر به خاطر حذف راویان آن مرفوعه به شمار می‌رود.

بررسی دلالی

چنان‌که گفته شد، بسیاری بر این باورند که این روایت همان روایت تهذیب است که شیخ صدوق با این تعبیر بدان اشاره کرده است (اردبیلی، ۱۳۳/۷؛ مازندرانی، ۴۷۸/۵؛ شوشتری، ۳۰۲/۵).

همچنین برخی فتوای اجزای طواف وداع از طواف نساء در امامیه را از هر دوی صدوق پدر و پسر نقل کرده‌اند (حلی، مختلف الشیعه، ۲۰۳/۴؛ عاملی، ۴۰۴/۱؛ مازندرانی، ۴۸۰/۵؛ شوشتری، ۳۱/۶).

بر اساس درست بودن این نسبت و فتوا به صدوقین و اینکه مراد از این روایت، همان روایت تهذیب باشد، می توان چنین نتیجه گرفت که معنای این روایت نیز مانند یکی از معانی محتمل در روایت پیشین، پیرامون کفایت طواف وداع از طواف نساء در امامیه است و از همین رو ارتباطی با طواف وداع اهل سنت ندارد.

از دیدگاه نگارنده اما، این نسبت و اینکه مراد از روایت صدوق همان روایت شیخ طوسی در تهذیب باشد، با ابهامات و اشکالات زیر همراه است:

نخست آنکه در روایت تهذیب مستقیما به ترک طواف نساء اشاره‌ای نشده است، و تنها به کفایت طواف وداع از انجام طواف نساء، اشاره شده است حال آنکه در روایت صدوق، تنها به ترک اشاره شده است.

در صورتی که تنها فرض کفایت طواف وداع از طواف نساء در امامیه، فرض ترک آن از سوی شخص می‌بود، می‌توانستیم به‌وسیله آن بدین اشکال پاسخ دهیم، اما صورت‌های دیگری در مسأله وجود دارد که عموم روایت می‌تواند شامل آن‌ها هم گردد. باطل بودن طواف نساء به خاطر عدم رعایت برخی شرائط و واجبات طواف و یا ترک آن در حالتی که هنوز نیمی از آن هم انجام نشده است، شماری از فروض ممکن در مسأله است که در این صورت‌ها هم بر اساس پذیرش دلالت روایت، بایستی به اجزای طواف وداع از طواف نساء حکم کنیم.

نکته دیگر در روایت فقیه، تردید در انجام طواف وداع است که اگر شخص آن را انجام داده باشد، این طواف از طواف نساء کفایت می‌کند، حال آنکه در روایت تهذیب نشانی از تردید وجود ندارد.

مطلب دیگر در بیان صدوق، تعبیر «فهو طواف النساء» است که نشان‌گر واحد و یگانه انگاشتن طواف نساء و وداع در این فرض است. این نوع بیان، این تصور را به خواننده القاء می‌کند که طواف وداع انجام شده توسط شخص، همان طواف نساء است؛ و این مسأله‌ای است متفاوت با اجزاء یک طواف از دیگری و اینکه خداوند با پذیرش یکی به جای دیگری بر حاجیان، منت گذارده است.

بر این اساس، اگر این روایت را اشاره شیخ صدوق به همان روایت تهذیب بدانیم، ابهامات و اشکالات فوق، دامنگیر آن خواهد بود و از همین رو و با توجه به شیوه برخورد محدثان امامی با روایات و حساسیت آنان، این مطلب بسیار بعید به نظر می‌رسد که این تعبیر همان روایت تهذیب باشد.

معنای دیگری که این روایت می‌تواند داشته باشد، همان ظاهر الفاظ این روایت و صرف نظر از هر گونه ارتباط آن با روایت تهذیب است. بر اساس این ظاهر، هر آن کس که طواف نساء را ترک گوید، اما طواف وداع انجام دهد، این طواف وداع، همان طواف نساء او تلقی می‌گردد. این گونه معنا کردن روایت مورد بحث، دامنه‌ای وسیع داشته که شامل طواف وداع امامیه و اهل سنت، هر دو می‌گردد، از آن رو مسأله مورد بحث در این قسمت را نیز ثابت می‌نماید.

دلیل دوم: سیره متشرعه

دلیل دیگری که می‌توان برای تصحیح عمل اهل سنت، در طی مناسک حج از آن بهره برد، روش و سیره متشرعه در تعامل با اهل سنت است. این تعامل که برخی آن را بسیار شدید توصیف نموده‌اند (فاضل لنکرانی، ۱۹۰)، در تمامی زمینه‌ها از جمله مسائل مربوط به زنان جاری بوده است. علی‌رغم ارتباط زیاد میان امامیه و اهل سنت، و آگاهی آنان از نحوه عمل یکدیگر، هیچ‌گاه امامیه به خاطر عدم انجام طواف نساء، آثار آن را بر حجاج اهل سنت، مترتب ندانسته و در امور مربوط به زنان همچون نکاح و جواز عقد و... همواره حکم به صحت می‌کرده‌اند.

این در حالی است که این سیره در مقابل هر یک از ائمه معصوم امامیه انجام می‌گرفته است و از ناحیه ایشان هم هیچ‌گونه ردع و ردی بر این سیره، نقل و شنیده نشده است.

این عدم انکار تا بدان جاست که در هیچ‌یک از روایات وارده از جانب ایشان، نشانه‌ای بر ردع و یا ممانعت از این نوع تعاملات به چشم نمی‌خورد. این مطلب آن‌گاه چهره جدی‌تری

به خود می‌گیرد که می‌بینیم، هیچ‌یک از اصحاب ائمـه (ع) هـم، سـوالی پیرامـون ایـن مطلـب نکرده‌اند و گویی این امر مسئله‌ای مفروض نزد آنان تلقی می‌گشته است، حال آنکه در بسیاری از مسائل جزئی، شاهد سوال و جواب‌های مفصـلی از سـوی اصـحاب ائمـه (ع)، در روایـات امامیه هستیم.

این عوامل همگی دست به دست هم داده‌اند تا برخی از فقهای امامیه، از ایـن عـدم ردع و رد عمل اهل سنت توسط پیشوایان معصوم امامیه، به امضای عمل آنان تعبیر کنند (حلی، ۳۱۹).

نکته‌ای که در این دلیل بر صحت عمل عامه وجود دارد این است که از سـیره متشـرعه در میان امامیه تنها می‌توان به درستی عمل عامه و جواز تعامل با ایشان دست یافت، اما اینکه ایـن سیره بر چه پایه‌ای استوار است، مشخص نیست.

احتمال می‌رود که این حکم به صحت به خاطر یگانه انگاشـتن طـواف وداع اهـل سـنت و طواف نساء امامیه باشد. چنان‌که ممکن است به خاطر امتنان خداونـد و کفایـت انجـام طـواف وداع از طواف نساء باشد بدون اینکه آن دو را متحد بدانیم. همچنین این امکان وجود دارد کـه صحت عمل اهل سنت از قواعد فقهی معتبر نزد پیروان امامیه، همچون قاعده الزام استفاده شده باشد. در نهایت ممکن است، مستمسک این سیره، دلیل و یا ادله‌ای باشد که در دسـترس آنـان بوده است اما با گذشت زمان از میان رفته است و دست ما از آن کوتاه شده است.

دلیل سوم: عدم تأثیر نام و عنوان در صحت عمل

یکی از تفاوت‌های میان دو طواف نسـاء و وداع، تفـاوت در نـام و عنـوان ایـن دو طـواف است. حال این سوال مطرح است که آیا طواف وداع اهل سنت در عین وجـود ایـن تفـاوت در عنوان، می‌تواند جایگزینی برای طواف نساء در امامیه باشد؟

به نظر می‌رسد که تفاوت در عنوان، نمی‌تواند مانعی بـرای جـایگزینی طـواف وداع بـرای طواف نساء، باشد. چنان‌که برخی محققان نیز بدان اشاره کرده‌اند، چنین تفاوتی باعث تغییـر در مسمی نمی‌گردد (شوشتری، ۳۱/۶). و همچنین تغییر ماهوی و حتی شکلی را در عمـل ایجـاد نمی‌کند.

با گردش در میان کتب فقهی، به مسأله‌ای از مسائل فقهی بر نمی‌خوریم که به خاطر نبـردن نام یک عمل در نیت آن و یا حتی اشتباه گفتن نام آن، حکم به بطلان عمـل شـده باشـد. بلکـه به‌عکس، مواردی وجود دارد که در عین اشتباه، حکم به صحت عمل شـده اسـت. نمونـه‌ای از احکام فقهی که موید مطلب فوق است از این قرار است:

در روزه روز آخر ماه شعبان (یوم الشک)، فقهای امامیه، حکم به جواز روزه مستحبی می‌کنند. این در حالی است که هم ایشان در صورت کشف خلاف آن و اینکه بعدها معلوم گردد که آن روز، روز اول رمضان بوده است، حکم به کفایت آن روزه مستحب و با عنوان روزه آخر شعبان از روزه رمضان می‌کنند (مجلسی، ملاذ الاخیار، ۱۰۸/۸؛ بحرانی، ۱۸/۱۶). حال آنکه در نیت این دو روزه، تفاوت بسیاری مشاهده می‌شود.

همچنین کسی که در ماه مبارک رمضان، با نیتی غیر از روزه ماه رمضان روزه بگیرد، فقهای قوم حکم به اجزاء این روزه از روزه ماه رمضان می‌کنند. این حکم به گونه‌ای است که نشانگر تبدیل و تغییر خود به خودی عمل از روزه غیر به روزه رمضان است (اردبیلی، ۱۳۳/۷).

مورد دیگری که در این زمینه می‌توان بدان اشاره کرد، شخصی است که غسل واجب بر عهده او می‌باشد، اما شخص در عین غفلت از این غسل واجب، غسل مستحبی را انجام می‌دهد که در چنین موردی هم علما حکم به کفایت این غسل مستحب از غسل واجب او می‌کنند (شوشتری، ۳۱/۶).

این موارد به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها اختلاف در عنوان ماتی به و مامور به، بلکه اختلاف در جهت مشروعیت آنکه مستحب و یا واجب است و یا حتی در مواردی که شخص نسبت به وجوب مامور به غافل است، صدمه‌ای به کفایت عمل انجام شده از مامور به نمی‌زند.

در این میان، اشکالی که می‌تواند دامنگیر استدلال فوق گردد، تفاوت میان موارد مذکور و مسأله مورد بحث در این جستار و فارق بودن قیاس آن‌ها بر یک دیگر است چه اینکه در این مثال‌ها، اشتباه شخص، از جمله شبهات موضوعیه به شمار می‌رود و سوال از اشتباه فرد است، حال آنکه در بحث حاضر از حکم طواف وداع و جایگزینی آن برای طواف نساء سخن به میان می‌آید در حالی که شخص سنی مذهب از روی عمد نیت طواف وداع می‌کند.

شاید در پاسخ بتوان چنین گفت که اگر چه از دریچه نوشتار پیش رو، این مسأله از جمله موارد شبهات حکمیه به شمار می‌رود اما به نظر می‌رسد، ملاک در موضوعی یا حکمی بودن اشتباه، حالت خود شخص مورد سوال باشد. به بیانی دیگر، شخص سنی مذهب نیز از آن رو که طواف خویش را واجب می‌داند و شبهه‌ای در حکم آن ندارد اما نام آن را طواف وداع می‌انگارد، همانند مثال‌های اشاره شده، جاهل به موضوع به شمار می‌رود و این امر باعث نمی‌گردد تا او را عامد بدانیم و بر همین اساس است که تفاوتی از این جهت میان آن‌ها وجود ندارد.

صرف نظر از این مطلب و با فرض نپذیرفتن این پاسخ، حتی اگـر نتـوانیم بگـوییم کـه در تمامی افعال و عبادات شرعی، نام و عنوان تاثیری در صحت و یا عدم صـحت آن‌هـا ندارنـد و متعلق احکام، تنها همان وجود خارجی افعال به شمار می‌رود ـ آن‌چنـان‌کـه برخـی اصـولیون امامیه بدان قائلند (خراسانی، ۳۳/۲) ـ دست‌کم می‌توان ادعـا کـرد کـه پـاره‌ای از عبـادات ایـن چنین‌اند و برخی دیگر برای حصول آثار خویش، نیازمند لحاظ نام و عنوان عمل و توجه بـدان هستند. این بدان معناست که در شماری از اعمال شرعی، آنچه حائز اهمیـت و مطلـوب شـارع است انجام عمل و نه نام و عنوان آن است. بر این اساس به نظر می‌رسد، طواف نساء از دسـته نخست این تقسیم‌بندی باشد.

عدم ذکر نام و عنوان طواف نساء در برخی از روایات پیرامون وجوب این طـواف (کلینـی، ۲۹۵/۴)، مویدی بر عدم تاثیر این امر است. چه اینکه اگر عنوان و توجه به آن اهمیتـی در ثمـر بخشی طواف می‌داشت، هر آینه بر امام (ع) لازم بود تا بدان تذکر دهند.

دلیل چهارم: عدم تأثیر نام و عنوان در ترتب آثار عمل

مانع دیگری که می‌تواند فراروی حکم کفایت طواف وداع اهل سنت از طواف نسـاء قـرار گیرد، امکان تاثیر تفاوت در عنوان این دو طواف، در حصول آثر مترتب بر آن اسـت کـه در دو قسمت آثار تکوینی و تشریعی خواهد آمد.

آثار تکوینی: هر عمل عبادی دارای آثاری مخصوص به خود است. این آثـار گـاهی جنبـه تکوینی دارند، بدین معنا که با انجام عمل به صورت خودکار و بدون دخالت و لحاظ شـارع و یا هر کس دیگری، آن اثر بر عمل انجام شده، مترتب خواهد شد. و گاهی این اثر، با عنایـت و دخالت شارع، برای عمل حاصل می‌شود. از دسته اول به آثار تکوینی یک عمل و از دسـته دوم به آثار تشریعی آن، تعبیر می‌گردد.

در قسمت آثار تکوینی نام و عنوان یک عمل هیچ گونه اثری در حصول آن آثار ندارد، چـه اینکه رابطه علی و معلولی میان اثر و موثر، تنها به انجام شدن آن عمل منوط اسـت. و نـه تنهـا نام و عنوان بلکه هیچ‌گونه تغییر دیگری که ماهیت خارجی فعل را به هم نزند، نمی‌تواند مـانع از حصول اثر آن عمل گردد.

آثار تشریعی: همان‌طور که ذکر شد، دسـته‌ای از آثـار هـر عمـل عبـادی، آثـار شـرعی آن هستند. هر چند اصولیان امامیه، صحت یک عمل را تمامیت و تام الاجزاء و الشرائط بـودن آن، تفسیر می‌کنند (خراسانی، ۵۴/۱؛ مظفر، ۴۰/۱) و این تفسیر به لحاظ مفهومی مغـایر بـا حصـول

آثار یک فعل عبادی است، اما به نظر می‌رسد، زمانی می‌توان حکم به صحت یک عمـل نمـود که آثار شرعی مترتب بر آن نیز حاصل گردد. از این رو و با فرض وحـدت معنـایی و یگـانگی دو تعبیر صحت و حصول آثار شرعی مترتب بـر یـک عمـل، بحـث از تـأثیر نـام و عنـوان در حصول آثار شرعی، با بخش پیشین نوشتار پیش رو یکسان خواهد بود.

با گذر از این مسأله، مثال‌های فقهی پیش‌گفته و همچنین تقسیم‌بندی افعـال کـه در بخـش پیشین این جستار بدان اشاره شد، به همراه روایات دال بر وجوب طواف نسـاء، نشـانگر عـدم تأثیر نام در حصول آثار مترتب بر اعمال است.

از سوی دیگر، برخی از محققان معاصر امامیه با اثبات ایـن مطلـب کـه دو طـواف نسـاء و وداع در امامیه، تفاوت ماهوی و قصدی ندارند، در جهت درست نشان دادن انجام طواف وداع مستحب در امامیه به جای انجام طواف نساء واجب، گام برداشته‌اند (محقق داماد، ۵۵۳/۳).

بر پایه این مطلب می‌توان، همین اجزاء را نسبت به عمل اهل سنت و کفایت طواف وداعی که نزد آنان واجب هم هست، از طواف نساء امامیه قائل شد.

بر این اساس می‌توان بدین نتیجه دست یافت که تفاوت در نام و عنوان دو طواف نسـاء و وداع، پس از لحاظ اشتراک ماهوی و شکلی که میان آن دو وجود دارد، صـدمه‌ای بـه امکـان و جواز کفایت طواف وداع از طواف نساء، نمی‌زند و آنچه مهم است این است که عنوان طـواف نساء نام دومین طواف واجب است و امامیه از آن رو که چنین اثری بر آن مترتـب اسـت آن را طواف نساء و اهل سنت به خاطر قرارگیری آن در پایان اعمال، طواف وداعش می‌خوانند.

دلیل پنجم: عدم اشتراط توجه به آثار عمل

نکته دیگری که توجه به آن در رهیافت به پاسخ‌های هر چه صحیح‌تر در این مسـأله مـوثر است و یکی دیگر از موانعی که می‌تواند بر سر راه صحت عمل اهـل سـنت و کفایـت طـواف وداع آنان از طواف نساء قرار بگیرد را رفع می‌کند، عدم توقف حصول آثار یک عمل به متوجـه بودن و توجه داشتن انجام دهنده آن عمل به آن آثار است. به دیگر بیان، اگر شخص مکلف در طی انجام عمل عبادی که انجام می‌دهد، توجهی به آثار مترتب بر عمل خویش نداشـته باشـد، ضرری به حاصل آمدن آن آثار نمی‌زند.

این مطلب در اعمال و واجبات توصلی بسیار روشن‌تر و واضح‌تر است. چه اینکـه در ایـن گونه واجبات به صراحت بر عدم اشتراط نیت و یا هر گونه توجه دیگر به عمـل انجـام شـده، نفی می‌گردد.

از سوی دیگر، در امور تعبدی که تفاوتشان با امور توصلی در نیازمندیشان، به قصد قربت است، با عنایت به تعاریف مختلف (مظفر، ۶۷/۱) از این قصد قربت، اینکه شخص مکلف بایستی نسبت به اثر موجود در عمل خویش هم، توجه داشته باشد، و بداند که عملش چه پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت، در هیچ‌یک از تعاریف ارائه شده، مشاهده نمی‌گردد.

دلیل ششم: قاعده الزام

آنچه تا کنون به عنوان راه‌های ممکن برای تصحیح عمل اهل سنت بدان‌ها اشاره شد، نخست در جهت اثبات عینیت و یگانگی طواف وداع اهل سنت و طواف نساء امامیه ارائه گشته تا بتوان آثار مترتب بر طواف نساء امامیه را با انجام همان طواف وداع نتیجه گرفت.

در مرحله بعد و پس از عدم توفیق در هدف پیشین، با تمسک به مستندات روایی و فقهی سعی در جهت اثبات این مطلب که طواف وداع اهل سنت، از ناحیه شارع، تلقی به قبول گشته است و همان آثار مترتب بر طواف نساء را داراست، تلاش کردیم. این بدان معناست که ما این دو طواف را، علی‌رغم تفاوت‌های یاد شده، در ناحیه آثار یکسان بدانیم؛ آن‌سان که از فقهای امامیه نیز بدان اشاره کرده‌اند (حلی، ۳۱۹).

حال در این قسمت با صرف نظر از اهداف پیش‌گفته، و با رویکردی کلی به عمل حج اهل سنت به خصوص حلیت آنان نسبت به نساء و اثری که امامیه آن را متوقف بر انجام طواف نساء می‌داند، نگریسته و حصول و یا عدم حصول آن آثار را به بررسی خواهیم نشست.

آخرین راه ممکن برای تصحیح عمل اهل سنت در طی مراسم حج، و حکم به ترتب آثار و احکامی که در امامیه منوط به انجام طواف نساء هستند، قاعده الزام است.

مفاد این قاعده، جواز تعامل با فرق غیر امامی در مسائلی که از ناحیه فقه امامیه، درست نبوده ولی از جانب خود آن گروه‌ها صحیح است، می‌باشد (بجنوردی، ۱۸۲/۳).

این بدان معناست که اگر چه بر اساس فقه امامیه، عمل حجاج اهل سنت، بدون طواف نساء ناقص بوده و هنوز حلیت نساء برای آنان امکان‌پذیر نشده است، با این حال از آن رو که بر اساس فقه خود آنان این عمل صحیح به شمار می‌رود و بهره‌مندی‌های جنسی و... برای آنان امکان‌پذیر است، لذا از سوی امامیه نیز این تصور، مورد قبول واقع می‌شود.

شماری از فقهای امامیه، با استناد به این قاعده به حصول حلیت زنان برای اهل سنت پس از انجام دیگر مناسک حج و عدم اتیان طواف نساء، حکم کرده‌اند (حلی، ۳۱۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۸۹)، چه اینکه ایشان خود این حلیت را با انجام طواف زیارت حاصل می‌دانند.

نکته‌ای که در جریان قاعده الزام در بحث حاضر وجود دارد و می‌تواند به عنوان مانعی در سریان این قاعده به این موضوع، قرار بگیرد، امکان عدم جواز تمسک به این قاعده در مواردی است که به سود فرد مخالف امامی، تمام گردد.

به دیگر بیان، یکی از قیودی که در بیان مفهوم قاعده الزام و دامنه به کارگیری آن اخذ می‌شود این است که، این قاعده در مواردی که به ضرر شخص مخالف باشد و فرد امامی بتواند از آن به سود خود بهره ببرد نظیر بحث شفعه و سه طلاق در یک مجلس و... جریان پیدا می‌کند (بجنوردی، ۱۸۲/۳). از این رو در مواردی که تمسک به این قاعده، فایده و سودی برای شخص مخالف داشته باشد همانند بحث پیش رو که در نتیجه آن، امکان بهره‌مندی‌های جنسی برای او ثابت می‌گردد، همراه با اشکال خواهد بود.

این مسأله باعث گشته است تا برخی فقهای معاصر، با وجود میل ابتدایی به جریان این قاعده در بحث طواف نساء، با تعبیر «اللهم الا ان یقال»، و بیان اینکه ممکن است ضرری بودن در تمسک به این قاعده لازم باشد، در کاربست این قاعده در این بحث تردید کرده‌اند (فاضل لنکرانی، ۱۸۹).

از دیدگاه نگارنده، آنچه در قاعده الزام حائز اهمیت بیشتری است منفعت و سود آن برای شخص امامی مذهب است چه اینکه از جمله مقاصد و اهداف اولیه تاسیس این قاعده، خروج از بن بست‌های اجتماعی و تعاملی شیعیان در برخورد با پیروان دیگر مذاهب است. از همین رو در صورتی که بتوان بر طبق حکمی فقهی از احکام فقهی اهل سنت، نتیجه‌ای گرفت که در جهت منفعت و سهولت شیعیان کارآمد است، قاعده الزام جاری خواهد بود.

از سوی دیگر، در باب نکاح، بنای شرع بر سهل‌گیری حتی نسبت به دیگر ادیان است. این مطلب که از روایات فراوانی که پیرامون پذیرش ازدواج پیروان ملل مختلف وارد شده‌اند به سهولت قابل دریافت است، موید دیگری در صحیح بودن کارکرد این قاعده در موضوع پژوهش حاضر است.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد، چنین بر می‌آید که یکی از مهم‌ترین ادله تصحیح عمل عامه در جریان مناسک حج و خصوص عمل طواف نساء، علی‌رغم اشکال‌ها و احتمالات موجود، همان روایات ذکر شده در کتب تهذیب و فقیه است.

پس از آن، سیره متشرعه امامیه، از قرون ابتدایی ظهور اسلام تا به اکنون، و تعامل آنان با اهل سنت، بدون آنکه حساسیتی نسبت به این مسأله داشته باشند، و عدم طرح این مسأله نزد ائمه معصوم خویش، دلیل دیگری بر درستی و صحت عمل آنان است.

همچنین برخی از موانعی که می‌توانستند بر سر راه فقیه امامی، در حکم کردن به اجزای طواف وداع اهل سنت، از طواف نساء امامیه باشد، مواردی از قبیل تاثیر نام و عنوان در صحت عمل و یا حصول آثار عمل بودند که هیچ‌کدام چنین خصوصیتی نداشته و تأثیری در صحت و یا حصول آثار عمل ندارند.

در نهایت، و با صرف نظر از موارد یاد شده در جهت تصحیح عمل عامه، تمسک به قاعده الزام می‌تواند منجر به حکم نمودن به جواز کفایت طواف وداع از طواف نساء، شود.

منابع

ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، ***الاستذکار***، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ***کفایة الاصول***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۲۹ ق.

بجنوردی، حسن، ***القواعد الفقهیة***، قم، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

بحرانی، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

تقی‌الدین حلی، حسن بن علی، ***الرجال***، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.

حلی، حسین، ***بحوث فقهیه***، قم، موسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.

خوئی، ابوالقاسم، ***معجم رجال حدیث***، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.

روحانی، محمد صادق، ***فقه الصادق علیه السلام***، قم، دار الکتاب– مدرسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

شافعی، محمدبن ادریس، ***الام***، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۳ق.

شاهرودی، محمود، ***کتاب الحج***، قم، موسسه انصاریان، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.

شمس‌الائمه سرخسی، محمد بن احمد، ***المبسوط***، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

شوشتری، محمدتقی، ***النجعة فی شرح اللمعة***، تهران، کتاب فروشی صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

شهید اول، محمد بن مکی، ***الدروس الشرعیة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ق.

طوسی، محمدبن حسن، ***الرجال***، نجف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱ق.

________________، ***الفهرست***، نجف، المکتبة المرتضویة، بی‌تا.

________________، ***تهذیب الاحکام***، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***خلاصة الاقوال***، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.

________________، ***مختلف الشیعة فی احکام الشریعة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

________________، ***منتهی المطلب فی تحقیق المذهب***، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ***القواعد الفقهیة***، قم، چاپخانه مهر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

فاضل هندی، محمدبن حسن، ***کشف اللثام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

کلینی، محمدبن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

مازندرانی، محمد صالح بن احمد، ***شرح فروع الکافی***، قم، دار الحدیث للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.

مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ***مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول***، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.

________________، ***ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار***، قم، انتشارات کتاب خانه آیت الله مرعشی (ره)، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

محقق داماد، محمد، ***کتاب الحج***، قم، چاپ خانه مهر، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.

مظفر، محمدرضا، ***اصول الفقه***، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ پانزدهم، ۱۴۲۷ ق.

مقدس اردبیلی، احمدبن محمد، ***مجمع الفائدة و البرهان***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

نجاشی، احمدبن علی، ***الرجال***، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.